

پائولو کوئیلو
ترجمہی حسین نعیمی

ورونیکا

تصمیم می گیرد بمیرد

تمامی بخش‌های این کتاب، گویی، حاصل تجربهٔ پائولو کوئیلو در تیمارستانی است که سه بار بستری شد و هر بار از آن گریخت. اعترافات او که آمیزه‌ای از همجنس‌گرایی، شورشگری، اعتیاد، اعتقاد، جنون و جادو است، روشنگر چگونگی شکلگیری ذهنیات این پدیدهٔ سال‌های اخیر است که سال ۱۹۹۸ طی مصاحبه‌ای با خوان آریاس^۱ (روزنامه‌نگار و نویسندهٔ اسپانیایی) با نام «گفتگویی با پائولو کوئیلو»^۲ گرد آمده است و بخش‌هایی از این اثر، در سال انتشار، در مدت اقامت در پاریس، ترجمه شد که امید است باقیماندهٔ آن نیز، اگر تبلی مزمن اجازه دهد، ترجمه شود و در دسترس علاقه‌مندان این قلم قرار گیرد.

(م) بهار ۷۹

1. Juan Arias

۲. ر.ک. Conversations avec Paolo Coelho Editions: Anne carrier (1999) صفحات

ورونیکا^۱ سرانجام در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۷ به این نتیجه رسید که زمان خودکشی اش فرا رسیده است.

اتاقی را که در یک صومعه اجاره کرده بود با دقت تمیز کرد، شوفاژ را خاموش کرد، دندان‌هایش را مسواک زد و روی تخت دراز کشید. از آن جا که بین عزم و عمل فاصله بسیار است، بر آن شد به جای حل کردنشان در آب، آن‌ها را یکی یکی بخورد، زیرا در صورت تغییر عقیده می‌توانست از نیمه راه باز گردد. اما، با هر قرصی که می‌بلعید، خود را در عمل راسخ‌تر می‌دید.

پس از پنج دقیقه، بسته‌های قرص خالی شدند. نمی‌دانست چه وقت بی‌هوش می‌شود، بنابراین آخرین شماره مجله فرانسوی^۲ ام^۲ را از کنار تخت برداشت. مجله، تازه به کتابخانه، جایی که کار می‌کرد، رسیده بود در حین ورق زدن، به مقاله‌ای در باره یک بازی رایانه‌ای (از نوع سی‌دی روم) رسید که مخترع آن پائولو کوئیلو بود و او توانسته بود به طور اتفاقی این نویسنده برزیلی را به مناسبت سخنرانی اش در هتل گراند اونیون^۳ ملاقات کند و چند کلمه‌ای با هم گپ

1. Veronika

2. Homme

3. Grand Union

بزنند. در پایان هم از او خواسته شده بود تا در میهمانی شامی که ناشرِ نویسنده بر پا داشته بود، همراه آنان باشد. از آن‌جا که تعداد مدعوین زیاد بود او نتوانست هیچ موضوعی را عمیقاً با وی در میان نهد، با این حال، تأثیر شناخت این نویسنده، سبب شد، وی را بخشی از دنیای خود بداند. و خواندن مقاله‌ای در باره کارهایش، می‌توانست به گذشت زمان، کمک کند. در حالی که ورونیکا، در انتظار مرگ بود مشغول خواندن مقاله‌ای پیرامون دانش رایانه‌ای شد، موضوعی که هیچ علاقه‌ای به آن نداشت. در صورتی که آن پدیده همگونی زیادی با سرشتِ سرنوشت وی در سراسر زندگی داشت که:

همواره در پیِ سادگی و سهولت بود یا، چیزهایی را، که در دسترس می‌دید، خوشحال می‌شد. مثلاً همان مجله را.

اما، در کمالِ شگفتی، نخستین سطر آن مقاله، حساسیت ذاتی‌اش را برانگیخت (قرص‌های مسکن هنوز در معده‌اش حل نشده بودند ولی او خود، ذاتاً حساس بود) و برای اولین بار در زندگی، جمله‌ای متداول بین دوستانش، به نظر وی مستدل آمد: «هیچ رویدادی در این جهان، اتفاقی نیست.»

[اندیشید:] چرا این واژه‌ها را، درست در زمانی که تصمیم داشت بمیرد، برابر خود می‌دید؟ کدام پیام رازگونه‌ای در آن‌ها نهفته بود؟ چه باور داشت که بسیاری از این رویدادها، «پیام‌های رازگونه» هستند تا «اتفاق». روزنامه‌نگار، مقاله‌اش را با سؤالی در زیر تصویری از بازی رایانه‌ای شروع کرده بود: اسلوونی^۱ کجاست؟

ورونیکا اندیشید: «هیچ‌کس نمی‌داند اسلوونی کجاست... هیچ‌کس.» ولی...

اسلوونی صحیح و سالم که وجود داشت، در درون و در بیرون، در میان کوه‌های پیرامون و درون این اتاق، و بر روی آن میدانی که برابر چشمانش گسترده شده بود: اسلوونی کشورش بود.

مجله را به کناری نهاد، [فکر کرد] در حال حاضر چرا از عدم شناخت و ناآگاهی مردم دنیا در باره اسلوونی خود را ناراحت کند. ارزش‌های ملتش هم، دیگر برای وی اهمیت نداشتند. زمان، زمان آن بود که به خود بیابد، زیرا سرانجام، شهادت آن را یافت که با زندگی وداع گوید. آن هم به شیوه‌ای که همواره در خیال داشت، با قرص‌های مسکن، که هیچ اثری از خود بر جای نمی‌گذاشتند.

چه لذتی...!؟

او شش ماه تمام در پی جمع‌آوری این قرص‌ها بود و از آن‌جا که گمان نمی‌کرد قرص‌ها را پیدا کند، در نظر داشت رگ دستش را بزند. در این صورت، خون، اتاق را پر می‌کرد و راهبه‌ها را آشفته می‌ساخت و به دردسر می‌انداخت ولی... چه اهمیت داشت! مگر نه این‌که برای خودکشی هر کسی اول باید به خود بیندیشد نه به دیگران... با این همه، او تلاش داشت که مرگش تا حد امکان، کم‌تر دیگران را گرفتار کند و به دردسر اندازد. اما، اگر بریدن رگ‌های دست تنها چاره بود، دیگر راهی برای وی باقی نمی‌ماند... راهبه‌ها، می‌بایست اتاق را تمیز و با گذشت زمان، تمامی داستان را نیز فراموش کنند، غیر از این، اجاره دادن دوباره اتاق، آن‌ها را به دردسر می‌انداخت، در این سال‌های پایانی قرن بیستم، هنوز هستند کسانی که از اشباح بترسند.

روشن است که ورونیکا، می‌توانست از بالای یکی از معدود بناهای مرتفع لوبلیانا خود را به پایین اندازد. در این صورت، چه رنج دردآوری پدر و مادر او را در خود می‌تندید؟

۱. Slovenie؛ منطقه‌ای است شمال‌غرب یوگسلاوی وسعت آن ۲۰۲۲۶ کیلومتر مربع و جمعیتش حدود دو میلیون نفر است. پایتخت آن لوبلیانا (لیوبلیانا) Ljubljana است.